

تأثیرات ساختار حاکمیت مطلقه بر جامعه و نخبگان سیاسی در دوره پهلوی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۲۶

جواد مقیمی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۵

چکیده

اثرگذاری نخبگان سیاسی در هر جامعه بر کسی پوشیده نیست. اما این اثرگذاری ارتباط مستقیمی با ساختار حاکمیت آن جامعه دارد. هدف این پژوهش تأثیرات ساختار حاکمیت مطلقه بر جامعه و نخبگان سیاسی در دوره پهلوی می‌باشد. روش پژوهش از نوع مطالعه توصیفی - تحلیلی بوده و بررسی اسنادی و استدلالی جهت رسیدن به اهداف تحقیق در نظر گرفته شده است. اطلاعات پژوهش به شیوه میدانی و کتابخانه‌ای و بررسی متون علمی است. نتایج نشان می‌دهد که وجود محافل، دوره‌ها، روابط خانوادگی، گروه‌های غیررسمی و استیلای آن‌ها بر تمام امور کشور، از مهم‌ترین ویژگی‌های ساخت قدرت بود. در این میان شاه و درباریان بیشترین دسترسی را به قدرت داشتند و در امر تصمیم‌گیری، تعیین خط مشی و رهبری از فرصتی بلامنازع برخوردار بودند. ساختار حاکمیت مطلقه باعث شد نخبگان سیاسی هرگز نتوانستند مطالبات واقعی مردم را دنبال کنند و نماینده آنان باشند، به همین دلیل و باگذشت زمان، باعث گسستن رشته‌های پیوند مردم و حاکمیت گردید که از جمله نتایج مهم آن، تلاش مردم برای انقلاب بوده است.

کلمات کلیدی: حاکمیت مطلقه، نخبگان سیاسی، دوره پهلوی، ساختار حاکمیت

نخبگان سیاسی در هر جامعه اثر قابل توجهی بر وضعیت سیاسی و اجتماعی بر جای می‌گذارند. از آنجایی که نقش نخبگان در جامعه متفاوت است و هر یک برحسب خاستگاه و منافع فردی و گروهی، گرایش‌های ایدئولوژیکی و منافع حزبی دست به انتخاب می‌زنند، جایگاه متفاوتی نیز در جامعه پیدا می‌کنند. برخی نخبگان سیاسی با متصل شدن به بخش‌های بالادستی و حاکمیتی، همراه کننده و توجیهگر سیاست‌های مقامات و رهبران سیاسی می‌شوند و برخی دیگر نیز با عدول از پذیرش همراهی با سیاست‌های رهبران سیاسی و حزبی، رویکرد مستقلی را دنبال می‌کنند و خواستار روشنگری و همراه کردن توده‌های مردمی برای شناسایی و مقابله با نیروهای سیاسی و اداره‌کننده جامعه می‌شوند. از گروه اول با عنوان نخبگان ابزاری و از گروه دوم با عنوان نخبگان فکری یاد می‌شود.

از سوی دیگر جامعه‌ای که حاکمان آن و یا معیارهای قانون اساسی، شرایط لازم را برای فعالیت نخبگان سیاسی فراهم نکنند، جامعه با هرج و مرج و آشفتگی روبرو می‌شود، شکاف بین نخبگان سیاسی و نخبگان حاکم گسترده می‌شود و حتی ممکن است فعالیت‌های قهری از سوی دو طرف شکل بگیرد. در چنین حالتی، تمرکز قدرت از سوی حاکمان جامعه شدت می‌گیرد و از همه مهم‌تر پاسخگویی آنان به نخبگان سیاسی جامعه نیز کمتر می‌شود. نخبگان سیاسی در اینجا در معنای کلی آن شامل طیف‌های متعددی از نخبگان روشنفکر و منتقد، نخبگان همراه با حاکمیت و یا کسانی است که به‌انحاء مختلف بر اقبال مختلف جامعه اثرگذار هستند.

یکی از موانع اساسی برای فعالیت نخبگان سیاسی، قدرت حاکمان هر جامعه و تمایل آنان به بسته و یاز بودن اداره جامعه است. در این راستا، بسته و یا باز بودن نظام سیاسی و میزان اقتدارگرایی یا آزادی نظام سیاسی برای افراد و گروه‌های سیاسی از جمله نخبگان بر فرایند مسئولیت‌پذیری نظام سیاسی اثر خواهد گذاشت. به‌عبارتی دیگر هرگاه افراد منتقد، روشنفکر و حتی گروه مخالف یک نظام سیاسی در چارچوب قانون و فعالیت‌های هدفمند اقدام به روشنگری و انتقاد از وضعیت موجود نمایند و برای مشکلات راه‌حل ارائه کنند، خواهند توانست که میزان مسئولیت‌پذیری حاکمان سیاسی و یا به‌اصطلاح نظام سیاسی مستقر را نیز افزایش دهند.

در جوامع استبدادی و اقتدارگرا این رابطه معمولاً به افراد و حلقه نزدیک حاکم و مدیریت مرکزی جامعه محدود می‌شود و دیگرانی که به دلایل مختلف از وضعیت سیاسی موجود انتقاد می‌کنند و یا راه‌حلی برای بهبودی اوضاع ارائه می‌دهند یا توسط حاکمان سیاسی با واکنش قهری روبرو می‌شوند و یا اینکه نقش چندانی در تصدی امور ندارند رفتار نخبگان سیاسی و حاکمان در طیف‌های متعددی از رابطه مهر و کین، سرکوب و فعالیت‌های قهری و حتی سازش و یا ستیزش قرار دارد.

یکی از نمونه‌های روشن و تاریخی که می‌توان از آن به‌عنوان دوره خاص از حیث رابطه نخبگان سیاسی و حاکمان نام برد، دوره پهلوی است که مخصوص در دوره پهلوی دوم گونه‌های خاصی از این رابطه مشاهده می‌شود. به‌علاوه این‌که، بعد مسئولیت‌پذیری و میزان اقتدارگرایی اعمال‌شده از سوی محمدرضا شاه و درباریان وی با نخبگان سیاسی اعم از کسانی که در ساختار قدرت قرار داشتند و یا کسانی که به‌عنوان منتقد، مخالف و یا حتی گروه مخالف شناخته می‌شوند شایسته توجه و بررسی است.

به لحاظ تاریخی، نظام سیاسی پهلوی دو دوره پهلوی اول و دوم را شامل می‌شود که با تاج‌گذاری رضاشاه پهلوی در ۲۴ آذر ۱۳۰۴ ه. ش آغاز و تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تداوم یافت. بر این اساس دوره زمانی مذکور همانند سایر دوره‌های تاریخی، اشکال خاصی از روابط سیاسی را در جامعه ایرانی پدید آورد که در این دوره نمایان گشته است. بررسی نقش نخبگان سیاسی در جامعه ایرانی از جمله دوره پهلوی یکی از مسائل مهم و مناقشه برانگیز در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود.

وضعیت کلی جامعه ایرانی و روحیه استبداد‌پذیری مردم را می‌توان دلیلی بر انفعال نخبگان سیاسی دانست که در نهایت بر استبداد و اقتدارگرایی پهلوی دوم تأثیر گذاشته بود، رویکرد نظامی و اقتدارگرایانه محمدرضا شاه را نیز می‌توان دلیلی بر بی‌مسئولیتی و انفعال نخبگان سیاسی در جامعه آن زمان دانست. بر این اساس مهم‌ترین هدف پژوهش حاضر تأثیرات ساختار حاکمیت مطلقه بر جامعه و نخبگان سیاسی در دوره پهلوی هست. سؤال اصلی پژوهش این است که، ساختار مطلقه قدرت محمدرضا شاه چه تأثیری بر جامعه و نخبگان سیاسی این دوره داشته است؟

مقیمی و صفارودی (۱۴۰۰)، در پژوهشی با عنوان، علل انفعال سیاسی در دوره پهلوی و تأثیر آن بر بحران کارآمدی، به این نتیجه رسیدند که، محمدرضا شاه، به دلیل خودشیفتگی و تائید اجتماعی از سوی نخبگان ابزاری، باعث بحران پاسخگویی در نظام ساختار سیاسی دوران پهلوی بود. بر مبنای نتایج پژوهش منشادی و اکبری (۱۳۹۸)، با عنوان، تبیین رابطه ساخت سیاسی و توسعه سیاسی در دوران پهلوی اول بر اساس مدل برنارد کریک، حاکی از این است که ساخت دولت در کنار حضور مجلس فرمایشی که در موارد یازده‌گانه مدل مورد بررسی، بر مطلقه بودن ساخت دولت را تائید می‌کند، می‌تواند به‌عنوان یکی از عوامل اصلی ناکامی توسعه سیاسی مورد توجه واقع شود.

نتایج پژوهش گراوند و همکاران (۱۳۹۶)، ذیل عنوان، آسیب‌شناسی موانع ساختی در توزیع منابع قدرت در صدر مشروطیت: رواج افکار نوگرایانه و برپایی نظام پارلمانی، نشان می‌دهد، ائتلاف نخبگان جامعه و بسیج مردمی برای اصلاحات سیاسی موجب حرکت عمومی جامعه و هدایت آنان از سوی مصلحان اجتماعی مذهبی و پذیرش الگوهای پارلمانی و نهادهای مدنی تعدیل‌کننده قدرت سیاسی می‌گردد. رحمانی‌زاده‌دهکردی و زنجانی (۱۳۹۵) نیز در پژوهشی با عنوان دولت

مدرن و خودکامگی، بررسی موردی دولت رضاشاه، ویژگی اصلی دولت رضاشاه را در ساختار مطلقه آن جست و جو می‌کند که حتی می‌تواند مانعی برای خودکامگی نیز تلقی شود.

نتایج پژوهش کلایدو^۱ و همکاران (۲۰۲۰)، با عنوان، قدرت سیاسی، کنترل نخبگان، و توسعه بلندمدت: شواهدی از برزیل، نشان می‌دهد که، دیکتاتوری نظامی برزیل در به قدرت رسیدن آن به‌طور چشمگیری توزیع قدرت نخبگان سیاسی محلی را تغییر داد. شهرداری‌هایی که قبل از دیکتاتوری در دهه ۱۹۶۰ تمرکز سیاسی بیشتری داشتند، علیرغم اینکه در ابتدا فقیرتر بودند، در سال ۲۰۰۰ نسبتاً ثروتمندتر بودند. شواهد ما حاکی از آن است که این تغییر اقبال نتیجه سیاست‌های ارتش باهدف تضعیف قدرت نخبگان سنتی بوده است. این سیاست‌ها باعث افزایش رقابت سیاسی در سطح محلی شد که در نهایت منجر به حکمرانی بهتر، کالاهای عمومی بیشتر و سطح درآمد بالاتر شد. نوآدا^۲ و همکارانش (۲۰۱۶)، در مطالعه‌ای با عنوان، خاستگاه‌های اجتماعی دیکتاتوری‌ها: شبکه‌های نخبگان و گذارهای سیاسی در هائیتی، با بررسی تئوری‌های موجود در مورد کودتا علیه دموکراسی تأکید می‌کنند که انگیزه‌های نخبگان برای انجام کودتا به تهدیدی که دموکراسی برای آن‌ها نشان می‌دهد و آنچه از دیکتاتوری به دست می‌آورند بستگی دارد. اما با ثابت نگه داشتن منافع، برخی توطئه‌گران بالقوه، به دلیل ماهیت شبکه‌های اجتماعی‌شان، تأثیر بسیار بیشتری بر موفقیت یا عدم موفقیت کودتا دارند.

از نظر موسکا طبقه‌ی سیاسی یا نخبگان بالفعل به کسانی اطلاق می‌شود که تمایل یا قدرت رقابت برای نفوذ بر جمع کثیری را دارند. در تمام جوامع یک اقلیت حاکم، به حکمرانی مشغول هستند و فرقی نمی‌کند که شکل حکومت "فئودالی، سرمایه داری، برده داری، اشتراکی، سلطنتی و یا دموکراسی باشد، چرا که به نظر موسکا، ساختار سیاسی و اجتماعی تغییری در آموزه‌ی حاکمیت اقلیت ایجاد نمی‌کند.

نیاز توده‌ها به رهبر و نخبگان از جمله مباحث دیگری است که میشلز به آن توجه نشان داده است. از نظر وی، نظام‌های حزبی که دارای احزاب سوسیالیست هستند، در واقع چیزی جز سلطه اقلیت بر اکثریت را دنبال نمی‌کنند و توده‌ها را مطیع و منقاد خود می‌خواهند. بنابراین نخبه گرایی سیاسی در اندیشه میشلز، توانایی نخبگان در اداره امور کشور بر اساس نهادسازی و سازمان‌ها را مد نظر قرار می‌دهد. بر این اساس و بر مبنای تحقیقات تجربی میشلز، می‌توان چنین بیان کرد که در واقع سیاست حزبی چیزی جز سلطه اقلیتی سازمان دهی شده بر اکثریتی بدون سازمان و فرمان‌بر نیست. این رویه بعدها توسط دیگر نظریه پردازان به سایر نظام‌های سیاسی نیز تسری پیدا کرد. میشلز با این استدلال که احزاب، اساساً وسیله‌ای برای به دست آوردن، حفظ و گسترش

^۱ Claudio

^۲ Naidu

قدرت گروهی هستند، بر این عقیده بود که آن‌ها برای این کار، نیاز به تعدیل ایدئولوژی و سیاست‌های خود به منظور جلب حمایتی فراتر از محدوده فعالان حزبی خود می‌باشند.

بی‌تفاوتی توده‌های مردمی همراه با تلاش نخبگان سیاسی برای ایجاد سازمان و نهادهایی مانند حزب، باعث می‌شود تا اقلیتی منسجم بر اکثریتی غیرمنسجم و بی‌تفاوت حکمرانی نمایند و اداره جامعه را به دست گیرند. از نظر میشلز این امر آشکارا در دموکراسی‌های حزبی که داعیه دفاع از منافع مردم را دارند به چشم می‌خورد. از نظر میشلز، گذر زمان باعث تبدیل شدن حکومت‌های دموکراتیک به الیگارشیک می‌شود چون تصمیمات و برنامه‌های رهبران حزب، باعث تقویت و ادامه قدرت و سلطه آنان می‌شود و در آخر راه را برای ورود دیگر اعضای جامعه می‌بندد. به نظر میشلز، نظام‌هایی که به اصول دموکراتیک پایبند هستند، در نهایت از حکومت دموکراتیک به حکومت الیگارشیک تبدیل می‌شوند.

ساختار حاکمیت مطلقه بر جامعه و نخبگان سیاسی

قیام عمومی ۱۵ خرداد ۴۲ مهم‌ترین بحرانی بود که شاه را آشفته کرد، باور او را برای کسب قدرت مطلق، دوبرابر گردانید و او را به این نتیجه گیری رسانید که زنده کردن سنت‌های شاهنشاهی و نوسازی و ناسیونالیسم غیرمذهبی، با وجود رهبران مذهبی، به‌خصوص شخص امام خمینی (ره) ممکن نخواهد بود. بر این اساس هر سه رکن مشروطیت یعنی مجریه، مقننه و قضاییه باید تحت رهبری شاه فعالیت می‌کردند و در همین ایام روش تازه‌ی شخصیت پرستی توسط پارلمان، درباریان چاپلوس و نیز ارتش رواج یافت. در این دوره وجود همه نهادها، اشخاص و سازمان‌ها به اراده و خواست شاه وابسته بود و همه چیز در تصمیم و قصد او خلاصه می‌شد. «انقلاب سفید، شاه را به این عقیده سوق داد که یکی از رهبران محبوب جهان است. او فکر می‌کرد با اصلاحات تدریجی می‌تواند مردم را به سمت تجدد سوق دهد و هر چه بیشتر مورد علاقه مردم قرار خواهد گرفت و به این باور رسیده بود که از پیوند روحی خاصی با ملت برخوردار می‌باشد» (طلوعی، ۱۳۹۸: ۵۶).

«اگر چه شاه به نوسازی ساختار اقتصادی - اجتماعی کمک کرد، برای ایجاد نظام سیاسی دموکراتیک یعنی باز کردن عرصه سیاست به روی نیروهای مختلف اجتماعی، گسترش پایگاه اجتماعی سلطنت، حفظ پیوندهای موجود بین رژیم با طبقات جدید و قدیم و تشکیل گروه‌های فشار، چندان کاری انجام نداد» (آبرهامیان، ۱۴۰۰: ۳۹۸). خودکامگی و استبداد شاه، سیاست‌های ضد استقلال، افزایش شکاف طبقاتی، توسعه فساد و اقدامات سرکوبگرانه، همگی مانع جذب طبقه متوسط جدید به رژیم پهلوی و برنامه اصلاحات شد، جز قشر کوچکی از مدیران درجه اول اقتصادی و سیاسی و صاحبان مؤسسات جدید تولیدی و مالی، که سرانجام آن‌ها هم نتوانستند نارضایتی خود را از مداخله‌ها و تجاوزها و همچنین خودکامگی شاه پنهان کنند. برنامه‌های

اصلاحات شاه، بیش از آنکه بر وفاداران و دوستان شاه و حکومت او بیفزاید، بر مخالفان و دشمنان وی افزود. هر اندازه زیاده روی او در تمرکز قدرت، استبداد و مطلق‌العنانی، بی‌اعتنایی به مصالح ملی در برابر مطامع و مداخلات قدرت‌های امپریالیستی، فساد اخلاقی و مالی افزایش می‌یافت. طبقات مختلف جامعه و قشرهای گوناگون، مخالفت خود را علیه رژیم علنی و عملی‌تر می‌ساختند.

در دهه ۱۳۴۰ شاه و حکمرانان پهلوی به اوج سرکوب و دیکتاتوری رسیده بودند به همان میزان هم تشقت و اختلاف اصولی در درون نیروهای سیاسی افزایش یافت. اوایل دهه ۱۳۴۰ سرآغاز دو حرکت متضاد در تاریخ سیاسی ایران بود حرکت اول از سوی شاه "اقدام جهت مدرنیزاسیون و اقتدار شاهانه بود و حرکت دوم اقدام جهت براندازی رژیم سلطنتی پهلوی از سوی امام خمینی (ره)" بود این چالش موجب چند جرقه بسیار مهم در تاریخ سیاسی ایران شد:

اول "مخالفت با لایحه انجمن‌های ولایتی و ایالتی که در نتیجه به پیروزی علما و مراجع ختم شد و بیشترین بهره از این حرکت سیاسی را امام خمینی (ره) برد.

۲- «مخالفت با لایحه انقلاب سفید شاه و مردم بود که در سال ۱۳۴۲ منجر به قیام عمومی ۱۵ خرداد گردید این حرکت باعث مطرح شدن امام خمینی (ره) به‌عنوان رهبری مذهبی در سطح کشور شد.

۳- مخالفت امام خمینی با لایحه مصونیت مستشاران نظامی آمریکا، که در نتیجه به تبعید ایشان انجامید» (همان: ۱۶).

«اما دسته دوم کسانی بودند که به کارزار انقلابی و سیاسی وارد شدند. این عده از طریق ایجاد ارتباط زنجیره‌ای توانستند در سراسر کشور مخالفان رژیم را به هم نزدیک کنند. حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، آیت الله خامنه‌ای، آیت الله طالقانی و... نمونه‌های بارز این دسته بودند. آن‌ها به دلیل تعقیب از سوی نیروهای امنیتی و ساواک به‌صورت مخفی زندگی می‌کردند یا در زندان به سر می‌بردند و به زمینه سازی برای ایجاد تعامل و وحدت میان نیروهای سیاسی و مذهبی، بیداری مردم و هشیاری نیروهای سیاسی مشغول بودند. این فعالیت‌ها و حرکت‌ها هر چند افت و خیز داشت، ولی هیچ وقت به‌طور کامل تعطیل نشد» (همان). این دسته از نخبگان سیاسی به‌عنوان نخبگان سیاسی مخالف حکومت پهلوی به شمار می‌روند که از فرایند استبدادی حکومت وابستگی به غرب و نادیده گرفتن ارزش‌های دینی و سنتی جامعه ایران به ستوه آمدند و بیش از همه عناصر نیروهای مخالف شاه را تشکیل می‌دادند. در نتیجه این عوامل سقوط مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را به همراه داشت» (کاتوزیان، ۱۳۷۹). فرضیه‌ای که محقق در نظر دارد این است که، استبداد و حاکمیت مطلقه شاه مانع تقسیم قدرت و مشارکت مردم و نخبگان در اداره جامعه بوده است.

این پژوهش از نوع مطالعه توصیفی - تحلیلی بوده و بررسی اسنادی و استدلالی جهت رسیدن به اهداف تحقیق در نظر گرفته شده است. مطالعه مقدماتی پیرامون موضوع ساختار مطلقه قدرت محمدرضا شاه و تأثیر آن بر جامعه و نخبگان سیاسی با شیوه تحلیلی و توصیفی بیانگر روش تحقیق است که تلاش شده از آن بهره برده شود. این نوع مطالعه حوزه معرفتی محقق را پیرامون موضوع گسترش داده و به نوعی پیش زمینه مطالعه اصلی می‌باشد. روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش به شیوه میدانی و کتابخانه‌ای است که با بهره گیری از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای، مقالات می‌باشد.

نخبگان سیاسی دوره‌ی پهلوی اول

در دوران پادشاهی رضا شاه شاهد تغییرات فراوانی بودیم. رضا شاه به تأسیس ارتش نوین، احداث راه آهن شمال جنوب و دانشگاه تهران اقدام نمود و همچنین مشروطیت را در ایران به کلی نابود کرد. او با به دست آوردن قدرت بلامنازع، اصلاحاتی اجتماعی را آغاز کرد که نشان می‌داد خواهان رها بودن از نفوذ روحانیون، شورش عشایر و اختلافات قومی، دسیسه بیگانگان و همچنین خواهان زنان متجدد و بیرون از خانه، ساختار اقتصادی نوین با کارخانه‌های دولتی و... بود. در این راه برای رسیدن به اهداف خود دست به مذهب زدایی، برلنداختن قبیله گرایی و همچنین گسترش ملی گرایی و اقداماتی از این قبیل شد. سرانجام رضا شاه با وقوع جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۰ که متفقین ایران را اشغال کردند و با اولتیماتوم انگلیس مجبور به استعفا و ترک ایران شد و همچنین سلطنت را به ولیعهدش واگذار کرد و سه سال بعد در شهر ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی درگذشت. در این میان نخبگان زیادی را می‌توان نام برد که از ابتدا در استقرار و تداوم قدرت رژیم پهلوی نقش داشتند، اما با شکل گیری بحران پاسخگویی در سال‌های پس از ۱۳۲۰ و به‌طور مشخص بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به حاشیه رفتند و جای خود را به نخبگان تجددگرای اقتدارگرا دادند.

نخبگان سیاسی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲

در رابطه با حکومت پنجاه و سه ساله پهلوی می‌توان اذعان نمود که از برخی جهات با دوره قبل از خود یعنی قاجار متفاوت می‌باشد. حکومت قاجار بر پایه یک رسم کهن و دیرین یعنی پیروزی یک ایل بر ایلات دیگر به وجود آمد، اما کودتای اسفند ۱۲۹۹ شمسی باعث به پادشاهی رسیدن رضاشاه و روی کار آمدن پهلوی اول و بعد هم پهلوی دوم گشت. انگلیس نقش اساسی و مهمی در این تحولات ایفا نمود. پس از اشغال ایران به دست متفقین، در سال ۱۳۲۰ با اولتیماتوم بریتانیا رضا شاه مجبور به ترک ایران و اگذاری سلطنت به ولیعهدش شد. محمدرضا شاه پهلوی با رأی مجلس شورای ملی برای جلوگیری از فروپاشی سلطنت پهلوی و همچنین برای جلوگیری از به

خطر افتادن تمامیت ارضی ایران بر اثر هجوم متفقین به پادشاهی رسید. آخرین نخست وزیر رضاشاه در این دوران اولین نخست وزیر محمد رضا شاه یعنی محمد علی فروغی شد و در این میان نقش مهمی در رابطه با به سلطنت رسیدن محمدرضا بر عهده داشت.

محمدرضا شاه در اوایل سلطنت خود از قدرت چندانی برخوردار نبود و افرادی مانند فروغی او را در امر سیاست همراهی و همیاری می‌کردند ولی رفته‌رفته در دو دهه پایانی سلطنت خود قدرت را به‌طور مطلق در دست گرفت و نخبگان و کارکنان حکومت وی فقط دستورات او را اجرا و مطیع امر و چاکر وی بودند. این امر بیش از هر چیزی ناشی از قدرت یافتن سازمان‌های مختلف و تسلط دولت مرکزی بر ابعاد مختلف جامعه از جمله نخبگان بوده است. اکثر این نخبگان در روند توسعه اقتصادی با شاه همراه و مجری برنامه‌های نوسازی سطحی شاه بودند. در ساختار پهلوی مردم هیچ جایگاهی نداشتند و معمولاً جولانگاه نخبگان سیاسی و اجتماعی حاکم بودند و به هیچ وجه قادر به ارائه خواسته‌های خود نبودند و در توسعه هیچ نقشی نداشتند. شاه به‌رغم تظاهر به اصلاحات و تغییر دادن وضع موجود از تمرکز قدرت و پرهیز از توسعه سیاسی دست بر نمی‌داشت. او به‌جای نوسازی نظام سیاسی قدرتش را بر سه رکن حکومت پهلوی یعنی دیوان سالاری عریض و طویل دولتی، نیروهای مسلح و شبکه حمایت دربار استوار کرد. به‌طور کلی می‌توان گفت که در عصر پهلوی دوم نخبگان سیاسی برای جلب توجه و حفظ جایگاه خود ناچار به چاکری و اطاعت از شاه بودند.

بدین ترتیب در رأس قدرت، شاه قرار داشت و حکومت به شکل اقتدارگرای بوروکراتیک عمل می‌کرد. در واقع ریشه ضعف محمدرضا شاه را باید در وابستگی او به غرب مخصوص آمریکا دانست. به‌اندازه‌ای به غرب وابسته بود که هر کسی که از انگلیس و آمریکا آمده بود بدون توجه به مدارج علمی وزیر می‌شد و همین امر موجب آن شد که کشور نتواند در مسائل اقتصادی و سیاسی پیشرفت کند و این گونه بود که روز به‌روز سلطنت پهلوی به سمت ضعف و نابودی پیش می‌رفت. همچنین در دوره نخست وزیری مرتضی قلی بیات که بعد از استعفای ساعد به نخست وزیری منصوب شده بود، محمد مصدق طرحی را به مجلس داد؛ که مذاکره درباره نفت را تا پایان اشغال ایران برای دولت ممنوع می‌کرد. بیات بارأی عدم اعتماد مجلس کنار رفت. «در اردیبهشت ۱۳۲۴ ابراهیم حکیمی نخست وزیر شد ولی دیری نپایید که جای خود را به محسن صدر داد. در دوره نخست وزیری صدر جنگ جهانی دوم به پایان رسید و نیروهای آمریکا و بریتانیا ایران را طبق مفاد پیمان سه جانبه ترک کردند. اما نیروهای شوروی در ایران باقی ماندند» (همان). بعد از دوره نخست وزیری صدر دوباره ابراهیم حکیمی به مدت چند ماه نخست وزیر شد در این دوره دولت ملی آذربایجان رسماً در تبریز اعلام موجودیت کرد و پیشه‌وری خود را به‌عنوان نخست وزیر این دولت معرفی کرد. بعد از حکیمی دوباره احمد قوام به نخست وزیری منصوب شد. قوام

برای اینکه شوروی ایران را تخلیه کند وعده امتیاز نفت شمال را به آن‌ها داد و موافقت آن‌ها را به دست آورد.

پس از قوام باز هم حکیمی مدتی نخست وزیر شد و بعد از چندی جای خود را به عبدالحسین هژیر داد. پس از هژیر، ساعد به نخست وزیری منصوب شد و در بهمن ماه ۱۳۲۷ به شاه تیراندازی شد که پس از آن حزب توده را غیرقانونی اعلام کردند و دولت انتخابات مجلس مؤسسان را در شرایط حکومت نظامی برگزار کرد و با تغییر اصل ۴۸ قانون اساسی مشروطه انحلال مجلسین را به شاه واگذار کردند. مصدق برای دفاع از حقوق ملت و استفاده عادلانه از عواید نفت، در پی ملی کردن صنعت نفت بود ولی در این میان چون شاه وزارت جنگ را به مصدق نداد، مصدق استعفا داد اما با تظاهرات مردم که خواهان بازگشت مصدق بودند روبه رو شد و شاه مجبور به موافقت با نخست وزیری مصدق در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ شد. «در این زمان مصدق برای ملی شدن صنعت نفت ایران و دفاع از احقاق حقوق ملت در خصوص نفت، اصلاح امور دولت، آزادی بیان، آزادی فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی و... تلاش‌های فراوانی کرد و روابط سیاسی را با انگلستان قطع کرد و همین امر باعث شد که آمریکا و انگلستان دولت وی را ساقط کنند» (همان).

نخبگان سیاسی سال‌های ۳۲ تا ۵۷

اما در دوران دوم سلطنت محمدرضا شاه که بحران‌های سیاسی خارجی و داخلی مختلفی در آن وجود داشت از قدرت بالاتری برخوردار بود و با شروع اصلاحات ارضی و انقلاب سفید توانست حرکت جدیدی را بر محور توسعه کشور آغاز کند. در این دوران اولین نشانه اعتراض علما کلید خورد که شاه را از وجود جریانی جدید علیه سلطنت خود آگاه کرد. با روی کار آمدن هویدا این دوران به پایان رسید. بعد از برکناری امینی که مسئول اصلی طرح اصلاحات ارضی در ایران و یکی از افراد مورد اطمینان شاه بود شاه در سفر به واشنگتن توانست اعتماد کندی را به دست آورد و خود فرد اصلی برای انجام اصلاحات شود. این پروژه با مقدمه‌ای در زمینه طرح انقلاب سفید و اصلاح قانون انتخابات شهر و روستا و شوراها تکمیل شد ولی در همان ابتدا، لایحه انجمن‌های ایالتی ولایتی در دولت اسد الله علم شکست خورد.

بعد از ترور حسنعلی منصور، امیر عباس هویدا روی کار آمد و بستر مناسبی برای گسترش و تحکیم سلطنت شاه به وجود آورد و دو پروژه را دنبال کرد. پروژه اول اجرای برنامه توسعه سوم و چهارم و پنجم کشور برای نوسازی صنعتی کشور و پروژه دوم تمرکز و تحکیم قدرت پایه‌های نظام سلطانی و حکومت شخصی شاه بود. اولین اقدامی که شاه پس از روی کار آمدن هویدا انجام داد نصیری را به ریاست ساواک برگزید هدف شاه از به‌کارگیری نصیری تقویت دستگاه سرکوب ساواک بود تا بر نظارت بر مردم بیفزاید و از اعتراض‌های مردمی جلوگیری کند.

بعد از پانزده سال که نظام تک حزبی را به وجود آورد در عمل ثابت کرد که اعتقادی به پادشاه مشروطه ندارد و بیشتر به دیکتاتوری مستبد تمایل دارد. شاه با استفاده از نظام تک حزبی سعی کرد چالش‌های نظام طبقاتی را در ایران حل کند و اعتقاد داشت همه مردم ایران یکسان هستند و فقط میزان وفاداری آن‌ها نسبت به شاه می‌تواند آن‌ها را متمایز کند. وقتی کارتر از حزب دموکرات در سال ۱۳۵۵، رئیس جمهور شد شاه به خاطر حفظ رابطه دست نشاندهی مجبور به قبول فرمان اصلاحات کارتر بود به همین خاطر هویدا و نصیری را برکنار کرد و قول برگزاری انتخابات آزاد را به کارتر داد، در همین زمان آموزگار جانشین هویدا شد. سیاست‌های سختی که آموزگار برای کنترل تورم و افزایش قیمت به کار برد باعث بحران اجتماعی دیگری شد.

زمانی که آموزگار روی کار آمد درصدد آن بود که مشکلات فرهنگی، اقتصادی و عمرانی را به کمک وزیران متخصص حل کند و مشارکت مردمی را از طریق حزب رستاخیز اجرا کند اما حوادثی مثل کشتار تبریز و اربعین‌های زنجیره‌ای و کشتار قم در دی ماه ۱۳۵۶ بر اثر انتشار مقاله‌ای توهین آمیز به امام خمینی (ره) اعتراض‌ها و شورش‌های زیادی در داخل و خارج از ایران به وجود آمد و همه به رهبری امام خمینی (ره) انجام می‌گرفت. در این میان کارتر رئیس جمهور آمریکا به‌طور مخفیانه به شاه اعلام کرد که به‌طور همه جانبه پشتیبان او خواهد بود و همین امر هم باعث شد که قتل و اقدامات سرکوبگرانه توسط رژیم شاه به بدترین شکل خود را نشان دهد. شریف امامی کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی و برنامه دولت را ارائه داد. تظاهرات مردم موجب رویارویی شدید با نیروهای مسلح دولت شد و باعث کشته شدن بسیاری از مردم تهران و شهرستان‌ها گردید

نخبگان سیاسی بوروکراتیک

دولت‌های اقتدارگرای بوروکراتیک، هم از طریق اعمال کنترل‌های جمعی و هم از طریق سرکوب سازمان‌هایی نظیر اتحادیه‌های کارگری و یا احزاب، مجاری دسترسی مردم به احزاب و اتحادیه‌ها را می‌بندند و مانع از دسترسی مخالفان به سیاست می‌شوند. حکومت‌های اقتدارگرا تمایلی به استقرار نظام‌های نمایندگی از طریق احزاب ندارند و تکیه آن‌ها بر ارتش و دیوان سالاری می‌باشد آن‌ها معتقدند که احزاب باعث تفرقه در جامعه و مانع از وحدت جامعه خواهند شد به همین خاطر حوزه اختیارات ارتش هر چه بیشتر افزایش می‌دهند. این رژیم از طریق اعمال کنترل شدید بر پویا سیاست‌گذاری مانع ورود گروه‌های غیر عضو می‌شود. در واقع این رژیم مانند رژیم توتالیتار که همه جوانب زندگی آحاد مردم را تحت کنترل خود در می‌آورد نیست و به کاربرد مؤثر زور اعتقاد دارد، دولت بوروکراتیک اجازه مشارکت سیاسی را به گروه‌های موافق مانند احزاب، کارگران و روشنفکران را می‌دهد و اما احزاب مخالف سرمایه داری و دولت توسعه‌گرا را سرکوب می‌کند. در دولت اقتدارگرا هرگونه اقدام برای مشارکت سیاسی خطری برای دولت محسوب می‌شود و برای جلوگیری کردن از این خطر، حکومت به اعمال سیاست‌های سلسله

مراتبی اقدام می‌کند. روی آوردن دولت پهلوی به بوروکراتیک کردن همه جانبه هرچند از نظر توسعه می‌توانست مفید باشد، اما دامنه اقتدارگرایی مرکزی را فزونی بخشید و نقشی برای پاسخگویی دولت باقی نگذاشته بود.

در رابطه با دولت اقتدارگرایی بوروکراتیک پهلوی دوم می‌توان گفت که نارسایی‌های دیوان سالاری، ایراد بر نقش سرمایه‌های داخلی و خارجی، ایراد بر نقش دولت، ایراد بر نقش ارتش و... باعث آسیب پذیری اقتصادی و سیاسی جامعه ایران شد و در نهایت باعث از بین رفتن این رژیم شد. در حکومت پهلوی به دلیل کنترل حکومت‌های محلی و تمرکز دیوان سالارانه میزان مشارکت سیاسی بسیار پایین بود و بسیج دیوان سالارانه گروه‌های نفوذ و مراکز سیاسی مستقل را تضعیف می‌کند و همچنین دیوان سالاری هزینه‌ها و ابتکارات سیاسی در جهت مخالف حکومت را به شدت تحت کنترل خود در آورد. بروکراسی در حکومت محمدرضا شاه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اهرم‌های دولت برای انجام نوسازی و اصلاحات و به یکی از ستون‌های اصلی حکومت پهلوی تبدیل شد که البته به دلایلی این امر در ساختار اداری موفقیت چندانی نداشت بعد از ترور منصور، شاه سعی کرد با حمایت آمریکا به تمرکز قدرت در ایران اقدام کند و با انتخاب نخست وزیران چاکر و مطلوب به هدف خود دست یابد.

نخبگان سیاسی مدرن

«به‌طور کلی دلایلی که باعث ناکارآمدی دستگاه دیوان سالاری در دوره محمدرضا شاه شد عبارت بود از» ۱. نارسایی دیوان سالاری ۲. ایراد بر نقش دولت پهلوی ۳. ایراد بر نقش ارتش ۴. ایراد بر نقش سرمایه داخلی و خارجی» (نیکفر، علی یار، ۱۳۹۶: ۱۹۷). آن‌ها بیشتر دغدغه این را داشتند که احیاناً فعالیت‌های آن‌ها مورد تأیید شاه قرار می‌گیرد یا نه و از طرف دیگر رقابت آنان با سایر بازیگران باعث شد که برای تأمین منافع مردم و جامعه هیچ تلاشی نکنند. عباس صمیمی در این زمینه می‌گوید: «نخبگان مخصوص تحصیل کردگان و فن سالاران با جاه طلبی و فخر فروشی، تشریک مساعی مردم در پویش تحولات سیاسی، آزادی آن‌ها را محدود می‌ساختند. بنابراین نخبه گرایی بوروکراتیک در این دوره به مسئله بحران پاسخگویی دامن زده بود. نخبگان ابزاری نوگرا وابسته به حلقه درونی قدرت، توان بیشتری یافتند و دیگر نخبگان سنت گرا و یا کسانی که از وضعیت موجود انتقاد می‌کردند، به حاشیه رفتند. در همین راستا، در رابطه با اخذ الگوهای ناهماهنگ با وضعیت فرهنگی جامعه می‌توان چنین بیان نمود که دلیل سقوط هرچه بیشتر پهلوی، نقص عمده‌ای بود که روشنفکران از آن برخوردار بودند.

در حقیقت در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۳ نوع خاصی از نظام وجود داشت که بر اساس آن هم از نظر قدرت و هم از نظر عملکرد، شاه و نخبگان باهم ترکیب شدند و به‌طور مشترک جامعه را اداره می‌کردند و تصمیمات گرفته شده هر دو طرف را متأثر می‌کرد. همین مسئله چنان چه در

مبحث پاسخگویی بدان اشاره شد باعث بی‌معنا شدن جامعه مدنی و همسویی نخبگان با حکومت پهلوی شد که خود از جمله عوامل اصلی عدم پاسخگویی در این دوره به شمار می‌آید. در این میان نخبگان تجددگرا جایگاه رفیعی پیدا کردند و نخبگانی که گرایش‌های مستقل و یا حتی ملی‌گرایانه داشتند به حاشیه رانده شدند. دولت محمدرضا شاه به خاطر رفع عقب ماندگی جامعه ایران و همچنین احساس حقارتی که در برابر پیشرفت غرب داشت درصدد بود که دولت ایران را از حالت سنتی به مدرن تبدیل کند. در این باره می‌توان گفت که در اداره‌ها به‌منظور تقلید از غرب و مدرن شدن، دستورالعمل‌هایی برای آن‌ها صادر شد که باید به آن عمل می‌کردند همچنین سعی می‌شد شهرها را به شکل شهرهای غرب درآورند و اصلاحات غربی را به‌جای اصلاحات سنتی به کار گیرند. تقلیدی که ایران در این دوره از غرب می‌کرد، تقلیدی سطحی و اقتباس از پوسته بیرونی تمدن غرب بدون توجه به ساختارهای تاریخی و اجتماعی و سیاسی بود.

شاه بدون اینکه از منطق و عقلانیتی استفاده کند دست به مدرن شدن و نوسازی جامعه ایران زد و در این راه فقط به پوسته جامعه توجه می‌کرد و به بنیان‌های محکم و از پیش ساخته شده و شکل گرفته هیچ توجهی نداشت. سازمان اطلاعات و امنیت کشور مشهور به "ساواک"، سه سال پس از کودتای ۲۸ مرداد در اسفند ۱۳۳۵ با تصویب مجلس شورای ملی تأسیس و به‌عنوان یکی از زیرمجموعه‌های نخست‌وزیری تأسیس شد. از اسفند سال ۱۳۳۵ تا بهمن ۱۳۵۷ سازمان اصلی امنیت داخلی و اطلاعات خارجی ایران در دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی بود که در طی دورانی از جنگ سرد، به مدت ۲۲ سال نبض امنیت داخلی و اطلاعات خارجی ایران را در دست داشت. ساواک در کنار مبارزه با فعالیت‌های جاسوسی و نفوذی خارجی، در سرکوب عناصر ضد سلطنتی فعالیت گسترده‌ای داشت. «از میان ۱۱ اداره ساواک، به‌طور مشخص اداره کل سوم ساواک، قدرت و اختیارات بسیاری در توقیف و بازجویی افراد داشت. با اوج‌گیری ناآرامی‌های منجر به انقلاب ۱۳۵۷، محمدرضا شاه دستور انحلال ساواک را داد. مقر سابق سازمان اطلاعات و امنیت کشور ساواک در خیابان سلطنت‌آباد تهران قرار داشت» (فوران، ۱۴۰۰: ۲۵۷).

استبداد سیاسی و ساختار حاکمیت مطلقه

درآمدهای نفتی دولت‌های رانتیر را قادر می‌سازد تا از طریق پایین نگه داشتن مالیات‌ها، تأمین منابع برای حامی پروری، ممانعت از شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی و سیاسی مستقل از نظر اقتصادی و نیز با سرمایه‌گذاری در ابزار سرکوب، فشارهای مردم‌سالارانه و آزادی خواهانه را دفع کنند.

توضیح اینکه در دوره حکومت پهلوی دوم از سال ۵۰ تا ۵۷ عواید نفتی در واقع نوعی بهره مالکانه (به مفهوم فنی آن) است که یکجا و مستقیماً به دولت پرداخت می‌شود. این عواید هنگامی که تا حد زیادی افزایش یافته و دست کم ۱۰ درصد تولید ملی را تشکیل دهد، استقلال غیرعادی

اقتصادی و سیاسی دولت را از نیروهای مولد و طبقات اجتماعی فراهم می‌سازد. این عواید برای کل جامعه به‌عنوان یک منبع نامرئی درآمد تقریباً اسرارآمیز و رفاه فزاینده در می‌آید تا آنکه به تدریج مکانیسم ناپیدای آن شناخته می‌شود البته این مسئله تنها در مورد کشورهای نفت خیزی که منحصراً بر تولید نفت متکی‌اند، نمی‌تواند صادق باشد لکن با توجه به جنبه های فنی و جامعه شناختی حاصل از عواید نفتی، این عواید به دولت انعطاف پذیری بسیار زیادی در پرداخت‌ها می‌بخشد و در یک کلام این « پول مالیات دهندگان » نیست تا دولت در مورد چگونگی خرج کردن آن مستلزم پاسخگویی باشد.

ساختار حاکمیت مطلقه در دو دهه پایانی حکومت محمدرضا شاه، باعث شد نخبگان که در رأس سازمان‌های اداری قرار داشتند همگی در تسلط شاه و به ابزارهای اجرایی او تبدیل شدند و دیگر دارای استقلال عمل نبودند اما تا قبل از این دو دهه نوعی استقلال عمل در گروه تکنوکرات‌ها و دیوان سالاری سنتی وجود داشت. عواملی چون توسعه‌ی آمرانه و ناقص، روحیه خودکامگی شاه بدون توجه به ارزش‌های حاکم بر جامعه، بی‌توجهی به نقش دین و مذهب، نادیده گرفتن استقلال کشور، وابستگی به غرب و دخالت بیگانگان، توسعه اقتصادی وابسته و نامتوازن، عدم توجه به توسعه سیاسی، دیکتاتوری و اقتدارگرایی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، سرکوب گروه‌های مذهبی و روحانیون، عدم دخالت و مشارکت شهروندان در حکومت، استقلال کامل دولت و حاکمیت از مردم به واسطه‌ی درآمدهای کلان نفتی، متمرکز کردن قدرت توسط شاه از طریق دربار، ارتش و دیوان سالاری کلان، عدم گردش نخبگان و ایجاد فساد و خودکامگی آنان، طرح انقلاب سفید و لوایح ناهمگون با فرهنگ جامعه از جمله دلایلی بود که باعث مخالفت مردم و نخبگان غیر حاکم با حکومت گردید و همین مسئله باعث بروز مخالفت‌های پنهان و سپس آشکار و در نهایت انقلاب علیه حاکمیت و سرنگونی محمدرضا شاه شد.

وجود محافل، دوره‌ها، روابط خانوادگی، گروه‌های غیررسمی و استیلای آن‌ها بر تمام امور کشور، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ساخت قدرت بوده و در این میان شاه و درباریان بیشترین دسترسی را به قدرت داشتند و در امر تصمیم‌گیری، تعیین خط مشی و رهبری از فرصتی بلامنازع برخوردار بودند. در واقع انتخاب‌ها و انتصاب‌ها همه بر اساس اراده و میل شاهانه و توسط همین حلقه انجام می‌گرفت. بنابراین نخبگان سیاسی هرگز نتوانستند مطالبات واقعی مردم را دنبال کنند و یا نماینده آنان باشند، به همین دلیل و باگذشت زمان، دامنه‌ی فساد در حکومت پهلوی بیش از پیش گسترش یافت و آنچه در قالب بحران پاسخگویی از آن یاد می‌شود، باعث گسستن رشته‌های پیوند مردم و حاکمیت گردید که از جمله نتایج مهم آن، تلاش مردم برای انقلاب بوده است.

منابع

آبرهمیان، یرواند (۱۴۰۰)، ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران: مرکز.

رحمانی زاده دهکردی، حمیدرضا؛ زنجانی، محمد مهدی (۱۳۹۵). دولت مدرن و خودکامگی، بررسی موردی دولت رضاشاه، فصلنامه دولت پژوهشی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۶: ۲۱۲-۱۷۵.

طلوعی، محمود (۱۳۹۸)، بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، دوره دو جلدی، چاپ هفتم، تهران: علم.

فوران، جان (۱۴۰۰)، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، مترجم احمد تدین، چاپ بیستم، تهران: رسا.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹)، رژیم سلطانی: مورد رژیم پهلوی در ایران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، خرداد، ش ۱۵۳.

گراوند، مجتبی؛ سوری، ایرج؛ سوری، محمدعلی (۱۳۹۶)، آسیب شناسی موانع ساختی در توزیع منابع قدرت در صدر مشروطیت: رواج افکار نوگرایانه و برپایی نظام پارلمانی، فصلنامه سیاست پژوهی، دوره ۴ شماره ۶: ۴۰-۹.

مقیم، جواد؛ صفارودی، سوسن (۱۴۰۰). علل انفعال سیاسی در دوره پهلوی و تأثیر آن بر بحران کارآمدی، فصلنامه علمی رهیافت، سال پانزدهم، شماره ۵۵: ۲۹۰-۲۷۱.

منشادی، مرتضی؛ اکبری، سارا (۱۳۹۸)، تبیین رابطه ساخت سیاسی و توسعه سیاسی در دوران پهلوی اول بر اساس مدل برنارد کریک، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۲: ۲۱۴-۱۷۹.

نیکفر، جاسب؛ علیاری، حسن (۱۳۹۶)، آسیب شناسی انحطاط دولت اقتدارگرای بوروکراتیک محمدرضا پهلوی، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۲۱: ۲۱۶-۱۸۳.

Claudio Ferraz & Frederico Finan & Monica Martinez-Bravo, (۲۰۲۰). Political Power, Elite Control, and Long-Run Development: Evidence from Brazil, eml.berkeley.edu.

Naidu, Suresh & James A. Robinson & Lauren E. Young. (۲۰۱۶). Social Origins of Dictatorships: Elite Networks and Political Transitions in Haiti, Social Origins of Dictatorships: Elite Networks and Political Transitions in Haiti.